

فاطمه ایران دوست^۱

چکیده

مقاومت یکی از مفاهیم اساسی در قاموس هر ملت است. از روزگاران کهن، مردمان بیشماری بوده اند که در مقابل ظلم و ستم و بیداد ایستادگی نموده اند. پس می توان گفت تاریخ ادبیات مقاومت، ریشه در گذشته های دور دارد. گرچه اصطلاح ادبیات مقاومت مربوط به سده های معاصر است ولی با نگاهی دقیق به تاریخ ادبیات جهان به راحتی می توان نمونه های فراوانی از این ادبیات را بین آثار پیشینیان یافت.

در این مقاله با بررسی زندگی دو نویسنده بزرگ مقاومت یعنی غسان کنفانی و جبران خلیل جبران، تلاش ها و انگیزه های آن ها برای تحقق آزادی از دست رفته شان بررسی گردیده است. با شناخت وجوه تشابه زندگی این نویسندگان و نمادهای به کار گرفته در آثار آن ها مخاطب پی می برد که مقاومت طعم شیرین دارد خواه این مقاومت چهره پیروزی را ببیند یا نه؛ چرا که آدمی می داند تمام تلاش خود را برای پیشبرد آرمان هایش به کار گرفته است.

کلمات کلیدی: ادبیات مقاومت، غسان کنفانی، جبران خلیل جبران، شباهت ها، مقاومت و پیروزی

۱. مقدمه

در میان قله های ادب فارسی، ادبیات مقاومت یکی از آن ها را به نام خود فتح کرده است. روح نا آرام شاعر مقاومت تنها یک عشق را می شناسد، عشق مبارزه با قلم؛ گویا در وجود این شاعر انباشته ای از اخبار دوران ها و تاریخ انقلاب است. خواننده وقتی به آثار غسان کنفانی، نویسنده مقاومت فلسطین و جبران خلیل جبران، نویسنده مقاومت لبنان نگاهی می اندازد احساس می کند گویا این دو نویسنده قلمشان را درون جوهر احساس خویش فروبرده اند و کوله باری از حکایات و خاطرات مردانی که انسانیت و شجاعت با خونشان آمیخته بود را به ادبیات تقدیم نموده اند. برای دانستن مفهوم ادب مقاومت، گوش باید چشم شود و به قول شاعر:

آینه ام آینه ام مرد مقالات نیم

دیده شود حال من ار چشم شود گوش شما

عنوان ادبیات مقاومت معمولا به آثاری اطلاق می شود که تحت تاثیر شرایطی چون زور و استبداد داخلی و اختناق و امثال آن شکل گرفته است.

مقاومت در لغت به معنای ایستادگی کردن و مقاوم به معنای ایستادگی کننده و پابرجا است. (عمید، ۱۳۵۸، ص ۱۱۲۱)

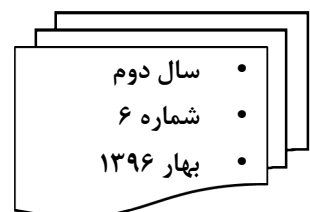
از عناصر سازنده این ادبیات، ستم و ستمگر است.

مخاطب با نگاهی به آثار غسان کنفانی متوجه می شود که عشق غسان به آزادی و پایداری به او نیرویی عجیب داده بود که به جای روایت داستان، روایتگر پایداری های فلسطینیان باشد و این تنها یک روایت نبود، این داستان ها واقعیتی بود که تا امروز زنده مانده است.

با مشاهده فقر و تنگدستی جبران خلیل جبران، در ابتدا معنای مقاومت در زندگی این نویسنده دیده می شود و سپس تدریس این خط مشی را در آثار او.

شاید خواننده ی آثار جبران با خواندن زندگی پر فراز و نشیب او فقط مقاومت را در لبنان و روستای بشری نبیند بلکه مقاومت را در وجود یک جوان ببیند و آن را بیاموزد.

داستان مقاومت اسلامی لبنان قهرمانان زیادی دارد، قهرمانانی چون عبدالقدوس الامین، صالح ابراهیم، سدید حماده، حسن نعیم و... که در این مقاله از میان این قهرمانان به بررسی نگاه جبران خلیل جبران به عنوان بارزترین و شناخته ترین نقاش و نویسنده ی مقاومت لبنان پرداخته شده است.



نکته جالب در این باب این است که اشتراک غسان کنفانی و جبران خلیل جبران در نوع فعالیت های آنها هم مشاهده می شود که به توضیح آن ، پرداخته خواهد شد.

این مقاله با هدف تبیین ادبیات مقاومت از دریچه نگاه این دو نویسنده ی نام دار تدوین گردیده است و برآن است تا با اندکی تسامح ، شرحی مختصر از ادبیات مقاومت را برای خواننده ذکر کند.

۲. نگاهی کوتاه به زندگی غسان کنفانی

«غسان کنفانی در نوزدهم آوریل سال ۱۹۳۶ در عکا واقع در ساحل شمالی فلسطین به سمت دریای مدیترانه به دنیا آمد.

پدر غسان وکیل بود و خانواده اش به طبقه مرفه جامعه تعلق داشت. همانطور که در آن زمان رایج بود ، غسان جوان به مدرسه فرانسوی های فلسطین رفت و او زبان فرانسوی را بهتر از زبان عربی آموخته بود.

در سال ۱۹۴۸ در تولد ۱۲ سالگی اش ، یکی از مهم ترین رویدادهای مبارزه ی صهیونیستی بر ضد فلسطینی ها رخ داد: قتل عام وحشیانه ساکنان یک روستای عربی به نام دیر یاسین.

طی یک ماه شهر عکا به دست نیروهای صهیونیستی افتاد و خانواده او از این شهر فرار کردند. آن ها ابتدا به روستای کوچکی در جنوب لبنان و سپس کوه های بیرون از دمشق رفتند و بالاخره به یک محله یهودی نشین در دمشق کوچ کردند.» (کنفانی ، ۱۳۹۴، ص ۲)

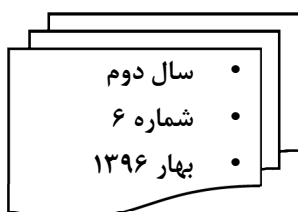
«در این تبعید ناگهانی و فقر مفرط ، خانواده کنفانی ابتدا همانند تمام فلسطینی های دیگر بر این عقیده بودند که این موضوع چند هفته و یا حداکثر یک سال طول می کشد و آن ها به خانه و کاشانه خود باز می گردند اما واقعیت غیر از این بود.

او در ۱۴ یا ۱۵ سالگی طی یک دوره فشرده ، ادبیات عرب را آموخت. او در سن ۱۶ سالگی در یک مدرسه که به سازمان امداد رسانی آوارگان فلسطینی تعلق داشت به تدریس پرداخت.» (کنفانی ، ۱۳۹۴، ص ۳)

«و در همین زمان کنفانی ، در دانشگاه دمشق در بخش ادبیات عربی ثبت نام کرد و او نگارش داستان های کوتاه را آغاز کرد که واقعیت شرایط اسف بار فلسطینی ها را انعکاس می داد. او توجه برخی از دانشجویان را جلب کرد و آن ها یک انجمن ادبی به نام "اتحاد ادبیات و زندگی " تاسیس کرده بودند و او را متعاقد کردند به آن ها بپیوندند.

در میان آن ها فردی به نام فضل النقیب^۲ بود که به دوست همیشگی او تبدیل شد.» (کنفانی ، ۱۳۹۴، ص ۴)

2. Fadl Al-Naqib



کنفانی در علم نقاشی هم دستی داشت .

«شرکت کنفانی در فعالیت های سیاسی دانشجویان او را به دکتر جورج حبش^۳، رهبر ملی گرایان عرب رسانید و او فعالیت در این جنبش را آغاز نمود.

در سال ۱۹۵۵ او به برادر و خواهرش در کویت پیوست و او در یک مدرسه دولتی مشغول به کار شد و در همان زمان مطالعه درباره زبان و ادبیات عرب را ادامه داد. او در آن زمان حدود ۲۰ سال داشت و به رغم حضور خواهر و برادرش او احساس بیگانگی و تبعید می کرد.

در این زمان مصیبت سختی گریبان گیرش شد. تشخیص داده شد که او دیابت مزمن دارد.» (کنفانی، ۱۳۹۴، ص ۵)

«او در تابستان ۱۹۶۰ به بیروت رفت تا مستقیم و فعال تر در امور فلسطینی ها مشارکت داشته باشد.» (کنفانی، ۱۳۹۴، ص ۶)

«در سال ۱۹۶۱ کنفانی با آنی هوور^۴، معلم دانمارکی که به بیروت آمده بود تا شرایط پناهندگان را بررسی کند آشنا شد و طی دو ماه آن ها ازدواج کردند. از آن جایی که او گذرنامه نداشت مجبور بود در اوایل سال ۱۹۶۲ خودش را مخفی کند و در طی این زمان اولین رمان خود، "مرد ها زیر آفتاب" را به نگارش درآورد و آن را به آنی تقدیم کرد. این رمان در سال بعد منتشر شد و او به شهرت رسید» (کنفانی، ۱۳۹۴، ص ۷) «در همان سال، کنفانی به سردبیری یک روزنامه به نام المحریر^۵ در بیروت منصوب شد و او علاوه بر نگارش داستان در بسیاری از انتشارات روزانه و هفتگی به طور همزمان شرکت می کرد.» (کنفانی، ۱۳۹۴، ص ۸)

«سال ۱۹۶۵، یک سال پس از این که سازمان آزادی بخش فلسطین تاسیس شد، اولین مبارزه مسلحانه برای به دست آوردن مجدد فلسطین پایه ریزی شد.

سپس جنگ مصیبت بار سال ۱۹۶۷ از راه رسید، پس از این که او از شکست اعراب مطمئن شد با این وجود او مصمم و خوش بین بود.» (کنفانی، ۱۳۹۴، ص ۹) . «یکی از کارهای ادبی که در این لحظات بحرانی انتشار یافت "بازگشت به حیفا"^۶ بود.

³ George Habash

⁴ Annie Hoover

⁵ Al-Muharrir

⁶ Returning to Haifa

مدت کوتاهی پس از جنگ ۱۹۶۷ او روزنامه‌ال‌محریر را ترک کرد و در مقام سردبیر به روزنامه الانوار^۷ ملحق شد. و در سال ۱۹۶۹ هم این پست را ترک کرد و اقدام به تاسیس روزنامه‌ال‌هدف^۸ کرد.

سال ۱۹۶۹، او بازگشت به حیفا و ام‌سعد^۹ را منتشر کرد. «کنفانی، ۱۳۹۴، ص ۱۰»

«طی سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲، فعالیت‌های سیاسی و مسلحانه فشرده‌تر شد.» (کنفانی، ۱۳۹۴، ص ۱۱)

«در هشتم ژوئیه ۱۹۷۲ در یک حادثه تروریستی موساد، در بیروت، او به همراه خواهر زاده اش لامیس با انفجار بمبی که در ماشینش قرار داده بودند، ترور شدند.» (اینترنت، fa.wikipedia.org)

۳. نگاهی کوتاه به زندگی جبران خلیل جبران:

«جبران خلیل جبران، فیلسوف و شاعر و نویسنده و نقاش در یک خانواده فقیر در روستای بشری لبنان در سال ۱۸۸۳ میلادی به دنیا آمد. پدرش از طریق چوپانی امرار معاش می‌کرد و بیشتر اوقاتش را به باده نوشی می‌گذراند و به تربیت فرزندانش اهمیتی نمی‌داد. از این رو تربیت فرزندانش بر عهده کمیله، مادر جبران بود. او از زنان متدین و فرهنگ دوست و از خانواده‌های معروف روستا بود. جبران به خاطر فقر و تنگدستی هیچ‌گاه به مدرسه نرفت و خواندن و نوشتن را نزد کشیش کیلیسای زادگاه خود فراگرفت.

فقر و بیچارگی خانواده جبران و بی‌بند باری پدر به این هم اکتفا نکرد و از این وضعیت بدتر شده طوری که گفته می‌شود امپراطوری عثمانی در سال ۱۸۹۰ میلادی به خاطر پی‌بردن به فعالیت مبارزان لبنانی به روستای بشری یورش بردند و جبران را که در آن زمان به یک جوان پیکار جو تبدیل شده بود دستگیر کردند و به زندان انداختند. این امر باعث شد تا مادر وی از روی ناچاری و برای رهایی از فقر و به امید دستیابی به زندگی بهتر، تنها خانه‌ای که در آن بسر می‌بردند بفروشد و به آمریکا مهاجرت نماید البته بدون شوهر بی‌بند و بارش.

جبران در سال ۱۸۹۴ از زندان آزاد گردید و برای پیوستن به خانواده خود راهی آمریکا شد. وی به همراه مادر و برادر و دوخواهر خویش، نیویورک را به سوی شهر بوستون که تعداد زیادی از اتباع لبنانی در آن بسر می‌بردند ترک کرد.

مادر جبران برای تامین هزینه زندگی در شهر بوستون به عنوان فروشنده دوره‌گرد به کار مشغول شد و از این راه پس‌انداز قابل توجهی به دست آورد و یک مغازه خرید و مدیریت آن را به پطرس برادر ارشد جبران که شش سال از او بزرگتر بود سپرد.

⁷ Al-Anwar

⁸ Al-Hadaf

⁹ Umm Saad

بتدریج وضعیت مادی خانواده جبران بهتر شد به طوری که جبران با تشویق مادرش در مدرسه ای در بوستون به آموختن زبان انگلیسی و فراگرفتن علوم و ادبیات و نقاشی پرداخت.

مدیر مدرسه که به استعداد جبران در نقاشی پی برده بود، از نقاش مشهور امریکایی، هولاندای دعوت کرد تا ضمن مشاهده و بررسی نقاشی های جبران به آموزش و پرورش این نقاش جوان بپردازد.

جبران مدتی نزد آن نقاش آمریکایی آموزش دید و توانست سبک خاصی را در نقاشی بیاموزد. نقاشی های او مورد توجه اهل نشر کتاب قرار گرفت به طوری که بیشتر نقاشی های او بر روی جلد کتاب و مطبوعات به چاپ می رسید.

جبران به تاثیر از استاد خود علاوه بر هنر نقاشی در ادبیات جهان و الهیات قدیم یونان اطلاعات زیادی داشت و توانست سبک جدیدی در داستانسرایی بنا نهد که مورد توجه محافل ادبی و هنری قرار گرفت.

مادر جبران بزودی دریافت که این شهرت برای فرزند جوانش خیلی زود است و ممکن است به زیانش تمام شود او را به لبنان بازگرداند تا در آن جا به آموزش زبان عربی بپردازد.

وقتی که جبران در سال ۱۸۹۸ به لبنان بازگشت پی برد که زبان مادری اش را به کلی فراموش کرده از این رو در آموزشگاه حکمت به تحصیل عربی پرداخت.

او با پیگیری مداوم خود در بالاترین مراتب ادبی زمان خود قرار گرفت.

هنگام اقامت در لبنان با یکی از روزنامه نگاران به نام یوسف حریک آشنا شد و آن ها مجله المناره را منتشر کردند. جبران صفحات آن مجله را به نقاشی هایش مزین می کرد و به تحصیل زبان عربی و فرانسوی در آن آموزشگاه ادامه داد در حالیکه دوستش به چاپ مقالات سیاسی و علمی و ادبی می پرداخت.

در سال ۱۹۰۲ از خانواده نامه ای دریافت کرد و از وی خواستند تا هر چه سریع تر لبنان را به سوی امریکا ترک نماید، زیرا خواهرش سلطانه به بیماری سختی دچار شده بود، پس از مدتی او درگذشت؛ پس از گذشت چند ماه مادرش به بیماری سرطان مبتلا گردید و درگذشت و برادر بزرگترش هم یک سال بعد، پس از مراجعت از سفر کوبا بر اثر بیماری مشکوکی در سال ۱۹۰۳ درگذشت.

با وجود شرایط دشوار و مصیبت باری که جبران با آنها روبرو گردید، باز هم از کار و تلاش در زمینه نویسندگی و فعالیت های ادبی و هنری دست نکشید، بویژه این بار که علاوه بر زبان انگلیسی، عربی را هم خوب می دانست.

او با تشویق یکی از دوستانش به نام ماری هاسکل، به نوشتن مقالات ادبی و داستان های کوتاه پرداخت.

ماری تاثیر زیادی بر افکار و اندیشه های جبران گذاشت. جبران با تشویق و کمک او برای اولین بار به زبان انگلیسی داستان نوشت و در مطبوعات امریکا منتشر کرد.

در سال ۱۹۱۰ جبران به خانم هاسکل پیشنهاد ازدواج و اقامت در نیویورک داد ولی این پیشنهاد از سوی هاسکل رد شد زیرا آندو با یکدیگر ده سال اختلاف سنی داشتند.

این رویداد ضربه سختی به روحیه ظریف و حساس جبران وارد کرد به طوری که تا آخر عمر ازدواج نکرد هر چند خانم هاسکل از بذل هرگونه کمکی با وی تا زمانی که زنده بود دریغ ننمود.

جبران تا آخر عمر در نیویورک اقامت گزید و به فعالیت ادبی و هنری خود ادامه داد.

سرانجام جبران خلیل جبران در سال ۱۹۳۱ به خاطر ابتلا به بیماری سرطان در یکی از بیمارستان های نیویورک بستری شد و در سن ۴۸ سالگی دار فانی را وداع گفت با همت خواهر و دوستانش، پیکر وی به زادگاهش در روستای بشری در لبنان انتقال یافت و در کلیسای مار سرکیس دفن گردید اکنون مدفن وی به موزه آثار ادبی و زیارتگاهی برای علاقه مندان این نویسنده تبدیل شده است.» (خلیل جبران، ۱۳۸۷، صص: ۹-۵)

روزنه هایی برای کشف شباهت این دو نویسنده

وقتی به زندگی غسان کنفانی و جبران خلیل جبران نظری می افکنده می شود، پی به نقاط مشترکی در زندگی آن ها برده می شود.

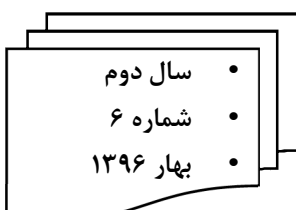
درست است که صبر و استقامت عنوان یک نیرو محرکه در زندگی آن هاست اما نگاه هنری به دنیا و فقر و محرومیت محیط پیرامون را می توان از ظریف ترین شباهت های این دو نویسنده مقاومت دانست.

غسان و جبران هر دو دستی در هنر نقاشی داشتند.

در بخشی از زندگی نامه غسان کنفانی این طور نوشته شده بود: «یک بار که کنفانی طبق برنامه رسمی آموزش به بچه ها درس می داد، او باید به آن ها یاد می داد که چگونه یک سیب و یک موز را نقاشی کنند. وقتی که او مشغول کشیدن این تصاویر روی تخته سیاه بود، ناگهان به یاد آورد که هیچ یک از این کودکان هرگز سیب یا موزی ندیده اند، این چیزها هیچ تمثیل واقعی در زندگی آن ها نداشتند؛ بنابراین نقاشی هایش را پاک کرد و از آن ها خواست که به جایش تصویر اردوی پناهندگان را نقاشی کنند. او بعد ها این رویداد را نقطه عطف تعیین کننده ای در زندگی اش خواند.» (کنفانی، ۱۳۹۴، ص ۴)

و درباره ی جبران همانطور که در زندگی نامه اش به آن اشاره شد، همین بس که استعداد نهفته اش در نقاشی کشف شد و سرانجام او را به نویسنده ای متفکر و اندیشمند بدل ساخت.

او پس از کشف استعدادش توسط مدیر مدرسه، به شاگردی یکی از نقاشان مشهور امریکایی درآمد و این نقطه ی آغازی برای شروع شهرت او بود. شهرتی که بعد ها درس مقاومت و پایداری را به هموطنانش املا می کرد.



ماجرای "فقر و محرومیت" که به عنوان شباهت دیگر این دو شاعر برای بدل شدن به اسطوره های مقاومت در این مقاله شناخته شده است، از آن جایی شروع می شود که خواننده با مطالعه زندگی غسان، متوجه می شود که او ابتدا در یک خانواده مرفه زندگی می کرد و بعد ها روزگار او را همدم و هم نشین مردم محروم کرده بود و جبران که از همان ابتدا با محرومیت و فقر انس گرفته بود و از لحظه تولد بی مسئولیتی پدر و دست و پنجه نرم کردن مادرش برای تامین زندگی را دیده بود.

این ها تفاوت نبود بلکه به معنای واقعی شباهت بود، شباهت از آن جایی بیشتر می شود که در اثری این گونه نوشته شده بود: «یک بار غسان متوجه شد که بسیاری از شاگردان جوانش در مدت حضورشان در کلاس درس خواب هستند و این مسئله در ابتدا او را خشمگین کرد اما بعد متوجه شد که این کودکان تا دیروقت کار می کنند، در سینما ها و خیابان ها شیرینی و آب نبات می فروشند تا از خانواده هایشان حمایت کنند. و او خود می گوید: فهمیدم که این خواب آلودگی به دلیل بی اعتنائی به من یا نفرت از درس هایشان نیست، به این دلیل هم نیست که من ظرفیت یک معلم خوب را ندارم، این خواب آلودگی به سادگی انعکاس یک مسئله سیاسی بود.» (کنفانی، ۱۳۹۴، ص ۴)

پس لمس فقر و محرومیت برای این دو نویسنده کاملا روشن و واضح بود؛ نکته مهم این بود که آن ها روح لطیف و مقاومی داشتند چرا که تمام این مسائل را با وجود خود درک کرده بودند.

۴. مقاومت با طعم پیروزی

«مقاومت در برابر رژیم صهیونیستی اگرچه سخت و مشقت بار بود، اما نتایج بسیار شیرینی در پی داشت. برای نخستین بار و به مدد تلاش های یک گروه اندک شیعه، دشمن اشغالگر، ناچار راه هزیمت در پیش گرفت و رویای اعراب برای شکست اسرائیل، تحقق یافت. مسیر طولانی مقاومت اسلامی از شروع مبارزه تا کسب پیروزی، فراز و نشیب های فراوانی در برداشت.» (عترسی، ۱۳۸۰، ص ۳۳)

آری، متنی را که خواندید از مقاومت لبنان سخن می گوید، مقاومتی که جبران و نویسندگانی چون او به هموطنانشان درس دادند.

«فرض بر این بود که لبنان دومین کشور عربی خواهد بود که موافقتنامه صلح با اسرائیل را امضا خواهد کرد، اما این فرض محقق نشد بلکه لبنان اولین کشور عربی بود که ارتش اسرائیل را مجبور ساخت تا بدون هیچ شرط و مذاکره ای از اراضی اشغالی بیرون رود.

هیچ کس تصور نمی کرد در شرایطی که گفت و گو های صلح پس از مذاکرات سازش مادرید در سال ۱۹۹۱ بر فضای منطقه، سایه افکنده است و در شرایطی که کشور های عربی در حال امتیاز دهی به اسرائیل هستند، چنین موفقیتی حاصل شود. همچنین کسی فکر نمی کرد در شرایطی که در منطقه، سلطه و نفوذ جهانی امریکا سایه افکنده است و این ابر قدرت به طور

آشکار خواه در زمان جنگ و خواه در زمان صلح از اسرائیل حمایت می کند، چنین دستاوردی در جنوب لبنان محقق شود. «(عتریسی، ۱۳۸۰، ص ۳۴)

اما از مهم ترین عواملی که در موفقیت این مقاومت موثر بوده است می توان به دین اشاره کرد.

«مقاومت جنوب لبنان در خلأ متولد نشده است، بلکه این مقاومت مولود فضای مبارزه و نبرد با اشغالگران صهیونیست در جنوب لبنان است که مقاومت فلسطین آن را از سال ۱۹۷۲ تا سال ۱۹۸۲ بر ضد رژیم اشغالگر استمرار بخشیده است و جبهه مقاومت ملی لبنان از سال ۱۹۸۲ تا سال ۱۹۸۵، آن مبارزه را در دوران گذشته ادامه داده است. این مقاومت نیز حلقه ای از حلقه های نبرد و مبارزه بر ضد اشغالگران و مزدوران آن است، با این تفاوت که دارای جنبه دینی - مذهبی است.» (عتریسی، ۱۳۸۰، ص ۴۰)

در بررسی و تحلیل این تناقض همین بس که :

«هر کس اندک آشنایی با جبران خلیل جبران و آثار وی داشته باشد، می داند که او از جانب کلیسا های وقت لبنان متهم به بی دینی شده است.

اما همین جبران متهم به بی دینی زیبا ترین کتاب ها را درباره مسیح و دین وی نوشته است. جبران معتقد بود که دین حقیقی در سینه مردم جای دارد به همین خاطر به کشیشانی که دین را وسیله تسلط بر دیگران قرار داده بودند، حمله کرد و در این حمله متقابل کشیشان نیز او را متهم به کفر کردند. جبران به مسیح (ع)، محمد (ص) و علی (ع) به دیده احترام می نگرد و

در آثارش رگه هایی از کلام بزرگان و کتاب های آسمانی دیگر ادیان وجود دارد.» (کمال جو، ۱۳۸۳، ص ۱۳۳)

جبران معتقد است که خدا در همه چیز و همه جا وجود دارد، آری او به عنوان یک نویسنده مقاومت به خدا به عنوان مبدأ هستی و به مرگ اعتقاد دارد و این خود یک نیرو محرکه برای تشویق هموطنانش به ایستادگی و پایداری است.

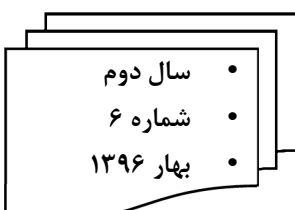
«جبران در النبی این گونه می گوید: اگر می خواهید پروردگارتان را بشناسید به حل چیستان نپردازید بلکه در چیز های پیرامون خود به دقت نگاه کنید و او را در حال بازی با فرزندانتان ببینید.» (خلیل جبران، ۱۹۴۵، ص ۱۳۰)

پس با بررسی آثار جبران می توان این طور نتیجه گرفت که او مخاطب را به یافتن خداوند در بطن زندگی فرا می خواند. وقتی او از اعتقاد به مرگ سخن می گوید، مبارزه و شهادت را در راه رسیدن به آزادی در ذهن مخاطب شیرین معنا می دهد.

۵. مقاومت به امید پیروزی

می توان از مقاومت فلسطین، مقاومت به امید پیروزی یاد کرد. مقاومتی که سال ها ادامه داشته و دارد.

«ظهور نسل جدید - یعنی کودکان سنگ انداز - که به خاطر آنها گاه از نهضت اخیر فلسطین (الانتفاضه) به عنوان قیام سنگ (ثورة الحجارة) و گاه به نام قیام کودکان (ثورة الاطفال) یاد می شود، از مضامین اساسی این ادبیات و یکی از محور های امید به آینده است.» (گنجی، ۱۳۷۹، ص ۸۵)



«نسل نوین فلسطین که از میان آتش و خون شکوفا شده، حاضر نیست راه های تجربه شده و شکست خورده را دوباره در پیش گیرد. او در مسیر مبارزه هیچ سلاحی را تحقیر نمی کند و می داند هر سلاح هنگامی که برایمان متکی باشد، قادر است دشمن را عاجز کند. بدین سبب ریگ های کودکان فلسطینی که بر سر سربازان اسرائیلی فرود می آید، کم از سجیل نیست.

الهام از آیات قرآنی در تعبیری از این دست آشکار است. مبارزه نسل امروز فلسطین چنان خالی از شائبه های دنیوی و فرقه ای است که آیات قرآن را درون شاعران زمزمه می کند و حماسه دعوت های توحیدی را در طول تاریخ به یاد می آورد. فلاخن کودک فلسطینی مانند فلاخن داوود(ع) سر طاغوت زمانه را نشانه می گیرد.» (گنجی، ۱۳۷۹، صص ۸۹-۸۸)

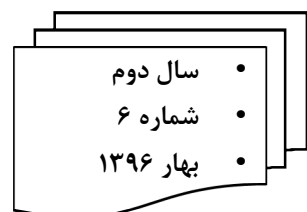
اکنون به حضور غسان کنفانی و خدمات او برای شکل گیری این مقاومت نگاهی گذرا افکنده می شود.

«زمان در ادبیات پایداری فلسطین، شبیه زمان از دست رفته مردمان فلسطین، پیچیده و در هم است. لذا نویسندگان حوزه ادب پایداری، از شگرد های روایت زمان، بهره بسیار برده اند به گونه ای که تحلیل آن را در درک درون مایه داستانی امری ضروری نموده است. غسان کنفانی در دو رمان ارزشمند: «مردان آفتاب» و «برایتان چه مانده؟» از عنصر زمان و ترفند های روایی آن برای بیان درون مایه داستانی به خوبی بهره برده است.» (میرزایی - مرادی، ۱۳۹۰، ص ۱۷۵)

«درون مایه داستان مردان آفتاب «درگیری منافع ملی و فردی» می باشد که در آن، تا راه حلی برای بحران فلسطین به شکل جمعی و ملی یافت نشود هیچ گاه راه حل های فردی سودمند نخواهد بود، بلکه تبدیل تراژدی دردناکی می شود.» «مردان آفتاب»، داستان سه شخصیت به نام های ابوقیس، اسعد و مروان می باشد که در پی رنج های زندگی در اردوگاه های آوارگان، تصمیم می گیرند تا به سرزمین نفت و سرمایه، یعنی کویت بگریزند تا بتوانند با درآمدشان، بخشی از مشکلات خود یا خانواده شان را حل کنند. آنان برای رسیدن به هدفشان به راننده کامیونی به نام ابو الخیزران، به عنوان راه بلد، پناه می برند تا با پنهان شدن در مخزن آب کامیون او، قبل و بعد از ایست های بازرسی، از مرز رد شوند، اما در نهایت و بعد از دومین ایست بازرسی، پس از حدود بیست دقیقه که درون مخزن سوزان در انتظار آمدن ابو الخیزران، صدایی بر نمی آورند، در اثر گرمای زیاد درون مخزن، همگی جان خود را از دست می دهند. در پایان جنازه های بی روحشان وارد کویت می گردد و توسط ابوالخیزران، اجسادشان بر روی کومه ای از زباله رها می شود.» (میرزایی - مرادی، ۱۳۹۰، ص ۱۷۸)

غسان به خوبی در این داستان نشان داده که باید برای موفقیت در این نبرد تنگاتنگ، همه با هم متحد و هماهنگ باشند، اتحادی که منافع را به صورت ملی بطلبد نه فقط به صورت فردی.

«اما درون مایه «ما تبقی بکم» (برایتان چه مانده؟)، تلاش های بیهوده و بی برنامه برای رهایی از شرایط دردناک کنونی است که چیزی جز سرگردانی و نابودی ندارد، اگر چه دشمن هم زیان هایی، اما اندک می بیند. این رمان، داستان زندگی سه شخصیت به نام های حامد، مریم و زکریا است. مریم به خاطر ارتباط نامشروع با زکریا به ناچار با او ازدواج می کند و برادرش حامد که نمی تواند این شرم ساری را بپذیرد، تصمیم می گیرد از راه بیابان به اردن -جایی که مادرشان آن جا زندگی می کند- فرار کند. وی در حالی که راه را گم کرده است، سربازی اسرائیلی را به اسارت در می آورد و به ناچار او را می کشد، اما خود نیز



به اسارت نیرو های صهیونیستی در می آید. در بخش دیگر داستان، زکریا که از بارداری نامشروع خواهرش، مریم ناخشنود است، از او می خواهد که او را سقط کند، اما مریم موافق نیست و در نهایت با افزایش مشاجره لفظی اش با وی گلاویز می شود، در این میان بچه از بین می رود و مریم نیز با ضربه ی چاقو، زکریا را از پای در می آورد.» (میرزایی-مرادی، ۱۳۹۰، صص ۱۷۸ و ۱۷۹)

در این داستان غسان تلاش های بیهوده و بی برنامگی را به عنوان عامل شکست و از بین رفتن مطرح می کند و مخاطب را در قالب این مثال نهی می کند.

«در داستان بازگشت به حیفا دو شخصیت اصلی، سعید و صفیه پس از سال ها به حیفا باز می گردند، آنها با دسیسه انگلیس و سبیت سازمان یهود از شهر خود آواره می شوند و با فراری گروهی و ناخواسته، همچون دیگر ساکنان غیر نظامی این شهر، آن را به دشمن تقدیم می کنند و حتی نمی توانند تنها فرزند خود را از شهر خارج کنند. در پایان داستان سعید با تحولی اساسی، جنگ با متجاوز را تنها راه باز پس گرفتن تمامی هویت گذشته اش می داند. وطن وزندگی که با مفاهیمی چون خانه و فرزندی که دیگر یهودی مستخدم ارتش اسرائیل است، پیوند می خورد. کنفانی در پایان با نمادین سازی، الگوی فلسطینی بلوغ فکری یافته و آگاه در وجود سعید، نظریه بنیادین ستیز تا رهایی را تبیین می کند.» (بصیری- فلاح، ۱۳۹۳، ص ۸۳)

بله، در اثر «بازگشت به حیفا»، غسان به خوبی توانست درس ستیز و پیکار در مقابل متجاوز را به هموطنانش بدهد، می توان گفت غسان با روایت داستان گونه زندگی خود و هموطنانش می خواست آن ها اندرز دهد چراکه خود می دانیم بیان مطلب به طور صریح و واضح تاثیر چندانی در مخاطب ندارد، اما بیان مثال گونه و در لفافه ی یک مسئله تاثیر به سزایی در افکار مخاطب خواهد گذاشت.

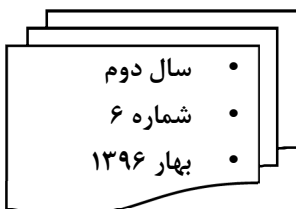
می توان گفت کنفانی یکی از ادیبان سیاسی یا سیاسیون ادیب فلسطین به شمار میرفت چرا که او بعد ها بیان کرد که: «در مراحل ابتدایی زندگی اش به سیاست روی آورده، چرا که در اردوگاه پناهندگان زندگی می کرده است.» (کنفانی، ۱۳۹۴، ص ۳)

«کنفانی در طی زندگی کوتاهش همیشه در مسیر رسیدن به چیزی بود و همواره دنبال ابزار و شرایط مناسبی برای استفاده از آن می گشت. زندگی او از زمان تولدش با انتفاضه فلسطین گره خورده بود. رسالت او، تلاش برای بقا بود، بقای خود و هموطنان فلسطینی اش.» (کنفانی، ۱۳۹۴، ص ۱)

غسان وقتی در زندگی شخصی اش با بیماری سخت دیابت می جنگید، خود را به عنوان اسطوره مقاومت به هموطنانش شناسند تا آن ها بدانند غلبه کردن بر درد های بزرگ کار چندان دشواری نیست.

۶. نتیجه گیری

مفهوم ادب مقاومت در ادبیات جهان معاصر گستره وسیعی را به خود اختصاص داده است و با بررسی آثار و زندگی این دو نویسنده بزرگ که هر کدام به نحوی در کشور خود طعم مبارزه را چشیده بودند در این مقاله مشخص شد که هر نماد و رمزی



در آثار آن ها برای مورد خاصی در نظر گرفته شده بود و عناصر اصلی ادبیات مقاومت را شکل می داد و هنر که خود شاخه های متنوعی دارد و در اشکالی چون تصویرگرایی و نویسندگی و مانند آن خود را ظاهر می کند به عنوان یکی از وجوه تشابه این دو نویسنده مطرح شد.

با بررسی زندگی و آثار آن ها بیان شد که انسان های بزرگ در تمام جهان با هر آیین و نژادی یکسان می اندیشند و زبانشان زبان مشترک انسانی است و آرمانشان تحقق یافتن انسانیت است .

آن ها برای آزادی می جنگند که حق همه مخلوقات است.

جبران و غسان از هر اسلحه ای برای دفاع از خود و مردمشان استفاده می کردند. اگر زندگی آن ها را به سه بخش تقسیم کنیم ابتدا یک قلم موی رنگ سپس یک قلم وبعد از آن اسلحه از وسایل دفاع آن ها بود.

۷. منابع

کتاب ها

- خلیل جبران، جبران، ۱۳۸۷، هشت کتاب جبران خلیل جبران، جعفر حبیب پور، به آوران، تهران، چ ۴.
- خلیل جبران، جبران، ۱۹۴۵، *المجموعه الكاملة*، العالم العربی، بیروت، ط ۱.
- عمید، حسن، ۱۳۵۸، *فرهنگ فارسی عمید*، امیرکبیر، تهران، چ ۱۷.
- کنفانی، غسان، ۱۳۹۴، *بچه های فلسطین*، فاطمه باغستانی، جوان، تهران، چ ۲.

نشریات و مجلات

- بصیری، محمد صادق؛ فلاح، نسرین، ۱۳۹۳، *مبانی نظری ادبیات مقاومت در آثار غسان کنفانی*، نشریه ادبیات پایداری، سال ششم، شماره دهم.
- عترسی، طلال، ۱۳۸۰، *مقاومت در برابر رژیم صهیونیستی: نمونه لبنان*، اسماعیل اقبال، مجله مطالعات فلسطین، شماره هفتم.
- کمال جو، مصطفی، ۱۳۸۳، *جلوه های دین در آثار جبران خلیل جبران*، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران زبان و ادبیات عربی.
- گنجی، نرگس، ۱۳۷۹، *شعرانتفاضه، ستیزه جو و امیدوار*، مجله مدرس علوم انسانی، دوره ۴، شماره ۳.
- میرزایی، فرامرز؛ مرادی، مریم، ۱۳۹۰، *شگردهای روایت زمان در ادبیات پایداری فلسطین*، فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش های زبان و ادبیات عربی)، سال اول، شماره ۲.

اینترنت

fa.wikipedia.org

